

تاریخ ۱۹/۱۰/۲۰۰۸

سید هاشم سدید

## آیا واقعاً افغانستان به یک دیکتاتور نیاز دارد؟

آری! شاید تعجب کنید که چطور یک انسانی که همواره از آزادی و قانون و آرای مردم و حق انسان و فردگرایی و مردم سالاری و... حرف میزند و برای این همه ارزش ها مبارزه میکند با سادگی و با یک کلام از دیکتاتوری حمایت میکند.

اولتر از همه باید اذعان شود که این ذهنیت یا نظر در من ذهنیت یا نظر تازه نیست. در حدود شانزده یا هفده سال پیش در یک گفتگوی دو نفره با آقای اچکزی ( عبدالله اچکزی ) که در آن زمان مناسبات بهتری داشتیم در برابریک سوال ایشان که چگونه میتوان از این بن بست سیاسی و از این همه جنگ و کشت و کشتار و خودسری ها و زورگویی و بی نظمی و پراگندگی رهائی یافت به عرض شان رساندم که در وهله اول این کار، کار مردم است که خود را از این همه مصیبت با درک حقوق و وجایب خویش با قیام علیه همه زورگویان خودسر و عناصر غیرملی - غیر مردمی و جنگ طلب نجات دهند.

چون این امر به سبب هوش تکامل نیافته مردم میسر نیست، بناً به عنوان تئوری بعد از سالها خلوت بین خود و خویشتن ( سال ها اندیشه ) به این باور رسیده ام که از دو طریق این مأمول میتواند بدست آید:

۱ - نیروی های بین المللی برای احیا نظم و آرامش و استقرار صلح داخل خاک شوند. اما، از آنجائی که سازمان ملل متحد موجود آنگونه که انتظار میرفت یا انتظار می رود در عمل نتوانسته تا امروز خدمات عام و یکسان و واقعاً اخلاقی و غیرجانبدارانه غرض احیا صلح و ایجاد نظم عادلانه به مقیاس جهان ارائه کند و قضاوت و ارزشگذاری وی در مسائل مشابه به گونه های متفاوت است و بیشتر ابراز دست کشورهای قدرتمند میباشد و حق و باطل قضایا را از چشم قدرتهای بزرگ و به سود آن ها می بیند و آن را در تطبیق و اجرای امور آن اداره دخیل می کند و نه بر مبنای یک مسئولیت و درک عمیق اخلاقی و وظیفوی در برابر همه بشریت این گزینه نیز خود بخود منتفی میگردد. تجربه کمی بیشتر از هفت سال حضور نیروهای نظامی کم و بیش چهل کشور جهان که به پیروی از قطعنامه ملل متحد غرض احیا صلح و... به افغانستان گسیل شده اند خود گویای این قضاوت است.

اگر بنیاد این موسسه با روحیه انسانی و درک راستین اخلاقی متفاوت از درک موجود آن با مسئولیت جدی در برابر همه بشریت استوار میبود و ملت هائیکه به نام یا بعنوان حافظین صلح به اینکشور آمده اند واقعاً به معیارهای انسانی پای بند میبودند و واقعاً قصد کمک به این کشور جنگ زده و مردم مصیبت دیده را برفوق ارزش های گرانبهای خرد و فضیلت جمعی بشری میداشتند و با همین روحیه و معیار اخلاقی عمل می نمودند سالها بود که سادیسیت های افسارگسیخته افسار بدهن داشتند و مردم ما در آرامی و زیر سایه قدرت قانون و نه با ترس از برچه زورگویان قانوشکن زندگی مینمودند. باید سر راست بگویم که خیلی از کارهای غیر انسانی - اگر نگوییم فجایع - از طریق این موسسه یا حامیان همین موسسه انجام پذیرفته است و انجام میپذیرد. من در این جا نمیخواهم به توضیح ده ها موضوع و مسئله بپردازم که این سازمان را به عنوان یک سازمان بدون قدرت و مزدور معرفی میکند. برای دیدن این واقعیتها فقط لازم است که ما دل سنگ و چشم کور نداشته باشیم.

۲ - وجود یک دیکتاتور ملی و مسئولیت پذیر است. برای توضیح بیشتر در برابر تعجب این دوست ناگذیرشدم که یک واقعیت تاریخی را ضمن تعریف دقیق از مفهوم دیکتاتور در زمان قدیم تبیین کنم. دیکتاتور در زمان ما دارای معنای منفی بوده و معمولاً به شخصی اطلاق میشود که از طرق مختلف، از کودتا گرفته تا انتخاب مردم یا انتخاب اعضای یک حزب که اکثریت داشته باشد، به شکل فوق العاده از قدرت سئو استفاده میکند؛ به شخصی مطلق العنان و مستبد که هر کار باید به میل و به فرمان و به کام وی انجام شود و/ یا بچرخد گفته میشود. اما در زمان قدیم و در روم این کلمه این معنای منفی و زننده را نداشت و تقریباً معادل کلمه ( تیرانت ) در یونان قدیم بود. کلمه تیرانت هم در آن زمان معنی مذموم امروزی اش را نداشت.

در زمانهای قدیم، دوهزارچهار صد سال، دو هزار و پنجصد سال پیش در یونان و بعداً در روم قدیم تیرانتها و دیکتاتور ها معمولاً از جانب سنا یا نمایندگان مردم فقط در مواقع کاملاً اضطراری، زمانی که کشور با مشکل بزرگ و تقریباً غیر قابل علاج روبرو بود برای پیش برد امور و برای نجات کشور و مردم، با صلاحیت خاصی تنها برای شش ماه انتخاب میشدند. تیرانت ها در یونان و دیکتاتوران در روم تنها مرجع قدرت و قانون و اتخاذ تصمیم بودند. سنا لغوی شد و سناتور ها همه به خانه های شان میرفتند. قانون اساسی کشور هم بسته و در تاق بلند گذاشته میشد. در شش ماهی که تیرانت ها و دیکتاتوران برسر قدرت بودند با تمام اخلاص و قدرت کوشش میکردند که کشور را از بحران و مشکل

بيرون بکشد. اين تيرانت ها و ديکتاتوران تنها آنهائی را تنبه و سرکوب می نمودند که عامل بروز مشکل و بحران شده بودند يا با عاملين بروز بحران و مشکل همکاری داشتند يا آنها را حمايت مینمودند. با غريب و غربه و بينوا و مسکين و دهقان و کسبه کار و تينگ والا و عوامی که مشغول زندگی عادی خود بودند کاری نداشتند. از آنجائیکه بیشتر بحران ها در زمان جنگها بوجود میآید تيرانت ها و ديکتاتور ها نیز در همین دورانها تعين ميشدند. اين تيرانتها و ديکتاتوران را ميتوان با قيد احتياط تيرانتها و ديکتاتوران دموکرات نامید؛ زیرا از یک طرف از جانب نمایندگان ملت انتخاب می شدند و از طرف دیگر در خدمت مردم و ملت و کشور بودند. وقتی که کارنامه های تيرانت ها و ديکتاتوران آن زمان و آن کشورها را با ديکتاتوران نظير مارکوس فلپین و پینوشه شیلی و چایسکوی رومانی و امین افغانستان و صدام عراق و طالب ها و ربانی ها و... مقایسه می کنیم مشاهده خواهیم نمود که خدماتی که آن ها در آن زمان برای کشور و مردم شان انجام دادند و وحشتی که اينها آفریدند از زمین تا آسمان تفاوت داشت و تفاوت دارد. در یک طرف خدمات ارزنده و سودمند و ملی ناشی از احساس مسئولیت در برابر کشور و مردم و در طرف دیگر جنایات هولناک تا سرحد خاک فروشی و خیانت به وطن و مردم! آنجا وجود احساس مسئولیت در برابر کشور و مردم را مشاهده میکنیم و اینجا وکلای مدافع کشورهای خارجی، یک تعداد دزد و دغل، حامیان جنگ، طرفداران سیستم کاملاً فاسد، و جانیانی را که اصلاً در آن ها احساس گناه مرده است. آنجا مسئولیت های جمعی با تقوی، شریفانه و داوطلبانه پذیرفته و جدی گرفته میشود و این جا و در این زمان منافع چهارتا خویش و قوم و دوست و رفیق همه سیستم را بر پا نگاه داشته است. در آن جا و آن زمان اگرچه تيرانت و ديکتاتور در برابر کسی پاسخ گو نبود ترس از قضاوت مردم و قضاوت وجدان خودشان خواب از چشم تيرانت و ديکتاتور می ربود و این جا و امروز باوجود، وجود چنین قضاوت هائی سرپیچی از مسئولیت ها و توسل به عملکرد های تبه کارانه امری عادی پنداشنه میشود! در آن زمان ديکتاتوران به شکل ناشناخته به میان مردم ميرفتند تا از وضعیت و احتیاج مردم خود آگاه شوند و فردای آن روز مشکل و احتیاج آن ها را مرفوع کنند ولی امروز خبرچين ها به میان مردم می روند تا ببینند که پول و ثروت دارد تا پول یا ثروت وی را شب به نفع تيرانت و ديکتاتور تاراج کنند. در آن زمان داد و دهش بود و امروز تاراج و غارتگری. در آن زمان زندگی بخشیدن بود و در این زمان زندگی ها را گرفتن! و ...

من باز هم به همان عقیده هستم! تا زمانی که بهره هوشی مردم در حدی نرسد که خود تشخیص نیک و بد را برای خود و برای کشورشان بدهند ما به چنان تيرانتها و ديکتاتورانی که در یونان و روم قدیم بود نیاز داریم! دموکراسی در صورتی که ما قادر به ایجاد یک سیستمی بهتری نسبت به آن نباشیم بدیل بی مانندی است، ولی هر چیزی جای و زمان خود را دارد. در حال حاضر در این کشور نه دموکراسی قابلیت پیاده شدن را دارد و نه سوسیالیزم. دموکراسی و سوسیالیزم هریک مؤلفه ها و اجابات متنوع خود را دارند. کشت مناسب باید در زمین مناسب به عمل آید. سرزمین افغانستان هنوز برای کشت این محصولات آماده نیست. ما باید آن را، ولی، برای کشت این محصولات آرام آرام و قدم به قدم با بردباری لازم آماده بسازیم. سقوط دولت شادروان امان الله خان یکی از بزرگ مردان تاریخ این کشور از یک طرف نمایان گر این واقعیت است که ما برای پیاده نمودن دموکراسی به زمین مناسب احتیاج داریم و از جانب دیگر بدون قدرت یا اقتدار کافی دولت و کاربرد این قدرت یا اقتدار اشاعه و تطبیق دموکراسی در این کشور فراهم نمیشود.

ما باید از تجربه خویش بیاموزیم. با مشاهده و اندیشیدن و تجربه و نتیجه گیری بجا و ممکن باید راه خویش را انتخاب کنیم؛ نه با به کار بستن تجربه های دیگران که حاصل زمان ها و مکان ها و انسان های دیگری هستند نسبت به زمان و مکان و انسان افغانستان امروزی! ما باید فورمولها و قالبها و قضاوت ها و مقولات خویش را در رابطه با کشور خود و توسعه و تعالی و رشد و رفاه آن بکار ببندیم و نه فورمول ها و قالب ها و قضاوت ها و مقولات دیگران را! رشد کشور ها همیشه تدریجی و از سطحی به سطحی است و تمدن ها در طول تاریخ آرام آرام تکامل یافته اند. با رشد کشورها و رشد شعور انسان و رشد شعور انسان و رشد کشورها - تأثیر و تأثر یا اثر پذیرفتن و اثر گذاشتن متقابل این پدیده ها بروی هم - است که تمدن ها بوجود میآیند. و از آن جائیکه تمدن یک پدیده نسبی است این رشد و تکامل ادامه مییابد؛ و گاهی هم افول میکند و آرام آرام زوال مییابد یا گاهی هم اشکال دیگری بخود میگیرند. سطح بلند و پائین تمدن های کشور ها را درجه معرفت و آگاهی انسانهای آن کشورها تعیین میکنند. برای پذیرش یک پدیده متعالی تر باید روح و آمادگی یک ملت را برای پذیرش آن پدیده متعالی تر آماده نمود. برای دست یافتن به وحدت و هویت ملی که لازمه یک کشور مترقی و پیشرفته و انسانی - دموکراسی و سوسیالیزم - است باید اولتر روحیه و سیاست ملی در یک کشور ایجاد و تقویه گردد. باید ملت بوجود آید. ملتها در اروپا اگر تاریخ اروپا را به درستی مطالعه کنید در اثر فشار و کاربرد قدرت قاهره شاهان مستبد ولی خردمند در کنار یک سری مسائل دیگر بوجود آمده اند. همیشه برای تغییر یا انجام یک عمل و رسیدن به یک هدف باید ذرايع و وسایل مناسب را به کار بست. با کشتی تنها در دریا ها میتوان سفر نمود؛ و با هواپیما ها در هوا! عکس آن ممکن نیست! برای سردردی آسپرین تجویز میکنند و برای تعویض قلب از کار افتاده دانش یک جراح ورزیده قلب یک قلب سالم و وسائل لازم برای جراحی و تعویض قلب.

دموکراسی در افغانستان تا رسیدن به نظام انسانی تر - سوسیالیزم - باید از سنگ لایح های همین کشور و طی مراتب دشوار اولیه رشد و توسعه آن عبور کند. با قانون شکنان فاسد و زورگوی و حيله گر و ضد آزادی و ترقی و علم و دانش و معرفت و دشمن انسانگرایی و مزدور و جاسوس بیگانه ها که به زور سلاح بر اریکه قدرت تکیه زده و یا میخواهد تکیه بزند و اندیشه های ضد بشری و غیر انسانی خویشرا بر مردم بی پناه و ضعیف کشور تحمیل کنند و خون آن ها را بنوشند نمیشود با دموکراسی مبارزه نمود.

ریشه این ها را باید با وسائل و ذرایع خشن و درشت و ناخوش آیند خود آن ها نابود نمود. من یقین دارم که یکی از این ذرایع همانا وجود یک دیکتاتور ملی و مسئولیت پذیر و مقتدر است. در غیر آن عمر و سلطنت این ها به عمر و سلطنت " راجا ویراجاس " اولین فرمانروای با فضیلت و خردمند هند که بر اساس اثر باستانی " مانو " در حالی که دومیلیون سال داشت بر تخت سلطنت نشست و شش میلیون و سه صد سال سلطنت نمود و ده هزار سال بعد از آن که تخت سلطنت را به پسرش سپرد زندگی نمود خواهد رسید و مردم بینوای ما همین طور بینوایی و فقر و فاقه و رنج خواهند کشید. البته همان گونه که در ابتدا گفتم **این بحث یک تئوری است** که امکان عملی آن اول با کنار گذاشتن دعوای دیموکراسی پیش از روشن ساختن مردم میسر است و دوم با ایجاد یک دولت مرکزی قوی و سوم با تطبیق قدرت قاهره دولت خرد ورز با فضیلت و ملی تا محو تمام عناصر مخالف رشد و ترقی و علم و دانش و آزادی بمعنای کامل آن و چهارم با محو تمام خائنین ملی و جواسیس بیگانه.